

نقش قرآن در روش‌شناسی علوم اجتماعی

فاطمه امین پور*

چکیده

یکی از محورهای بنیادین در علوم اجتماعی، روش‌شناسی است. بهره‌گیری از این علوم، متضمن بهره‌گیری از روش‌های موجود در آنهاست. روش‌شناسی حاکم بر علوم اجتماعی در حال حاضر در ایران، روش‌های غربی است که عمدتاً در تعارض با فرهنگ اسلامی ما قرار دارد. فرهنگ اسلامی ما از مبانی نظری و اعتقادی موجود در قرآن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، جامعه علمی ما نیازمند نوعی روش‌شناسی است که بر چنین فرهنگی مبتنی باشد. روش‌های غربی، روش‌هایی مادی‌گرا و در تعارض با دین هستند، در حالی که، قرآن با ارائه نوعی مبانی توحیدی، نگرشی نو به انسان ارائه می‌دهد. قرآن واجد بسیاری از قابلیت‌هاست که روش‌شناسی غربی از آن بی‌بهره است. این مقاله، با رویکردی تحلیلی، به بررسی نقش قرآن در تکوین روش‌شناسی دینی و قابلیت‌های موجود در قرآن در عرصه روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌پردازد. کلید واژه‌ها: روش‌شناسی بنیادین، پوزیتیویسم، تفهّم، رئالیسم انتقادی، حس، عقل، وحی.

مقدمه

معرفت علمی از سطوح و ابعاد مختلفی برخوردار است. روش و روش‌شناسی یکی از این ابعاد معرفتی است که در شکل‌گیری معرفت نقش اساسی دارد و موجب تمایز یک معرفت از سایر معرفت‌ها می‌گردد. روش علمی یکی از محورهای اساسی در هر معرفتی است که هر عالمی در کسب معرفت، ناگزیر به آن توجه می‌کند. هر یک از علوم انسانی و اجتماعی، در مسیر دستیابی به معرفت، روش منحصر به فردی را دنبال می‌کنند؛ زیرا علوم اجتماعی غربی و معرفت‌های دینی، از روش‌شناسی مخصوص به خود بهره می‌گیرند. ما در حوزه علوم اجتماعی در ایران، با کاربردهای گوناگونی از روش‌شناسی غربی مواجه هستیم که در جامعه ما، مشکلات متعددی را موجب شده است. از جمله اینکه علوم اجتماعی غربی، با فرهنگ ما سازگار نیست؛ گاه حتی در تناقض با مبانی معرفتی دینی ما قرار دارد. با توجه به تأکیدات مقام معظم رهبری (عجله) بر تولید علوم انسانی و اجتماعی و نیز مبنا قراردادن قرآن در این فرایند، ضروری است تا موضوع روش‌شناسی به عنوان اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین بُعد در علوم اجتماعی، بر اساس آموزه‌های قرآن مورد بررسی قرار گیرد. از این‌رو، این مقاله به بررسی نقش قرآن در روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌پردازد.

روش‌شناسی و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری آن

گام اول در پرداختن به بحث روش‌شناسی، تعریف مفهومی و آشنایی با این اصطلاح است. روش، اصلی‌ترین ابزار در مسیر تحصیل معرفت است. آلن بیرو در فرهنگ علوم اجتماعی، این تعریف اصطلاحی را از روش ارائه می‌نماید:

«روش، بررسی فرایندی عقلانی است که باید برای دستیابی به دانش دنبال کرد.»^۱ به عبارت دیگر، «روش در جامعه‌شناسی عبارت است از مجموعه شیوه‌ها و تدابیری که برای شناخت حقیقت و برکناری از خطا به کار می‌رود.»^۲ روش در تولید دانش، یک بحث درجه اول است؛ چرا که مستقیماً به مسئله شناخت و معرفت مرتبط می‌شود. روش‌شناسی نیز دانشی است که موضوع آن، روش است و به روش‌های گوناگون شناخت واقعیات می‌پردازد. روش‌شناسی از مباحث پایه و اساسی است که در فرایند تولید علم، نخستین و ابتدایی‌ترین مرحله به شمار می‌رود. نظریات مختلف علمی در ذیل روش‌شناسی متناسب با خویش پدید می‌آیند.

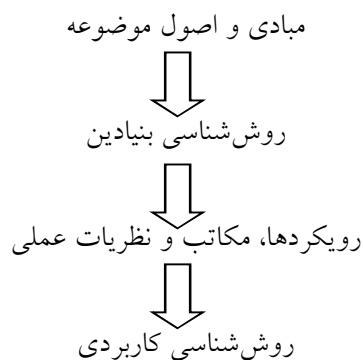
روش‌شناسی به لحاظ بنیادین، به دو دسته کلی تقسیم می‌گردد: روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی. روش‌شناسی بنیادین ناظر به روشی است که نظریات علمی در مسیر آن تولید می‌شوند و مقدم بر نظریه است. در مقابل، روش‌شناسی کاربردی بر روش کاربرد یک نظریه علمی در حوزه‌های معرفتی مرتبط با نظریه ناظر است و مؤخر از نظریه است.

تمامی نظریات و رویکردهای جامعه‌شناختی، ناگزیر از یک روش بنیادین استخراج می‌شوند و روش کاربردی متناسب با خود را به همراه می‌آورند. روش‌شناسی بنیادین، بنیاد و اساس نظریات علمی را تشکیل می‌دهد. فیلسوفان علم، روابط معرفتی نظریات علمی را با مبادی، مبانی، اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های آن مورد بررسی قرار می‌دهند. روش‌شناسی بنیادین ناظر به این رابطه معرفتی است. در این نوع روش، ابعاد منطقی و معرفتی نظریات دنبال می‌شود. این روش از ارتباط نظریه علمی با مبادی و اصول موضوعه آن پدید می‌آید. نظریه در حکم قلب علم دانسته می‌شود. و همان‌گونه که قلب مقتضی رگ‌ها و عروقی مناسب با خود است، روش‌شناسی بنیادین نیز در حکم سیستم و شبکه عروق، ارتباطات نظریه را با حوزه‌های مختلف علمی و مرتبط با آن حفظ می‌کند.^۳

مبادی و اصول موضوعه‌ای که روش بنیادین را تشکیل می‌دهند و نظریه علمی از آن استخراج می‌گردد، عبارتند از: مبادی هستی‌شناختی، مبادی انسان‌شناختی و مبادی معرفت‌شناختی. این مبانی شامل تمام ادراکاتی است که به‌طور پیدایا پنهان، پیش‌فرض هر علم قرار می‌گیرد و در تکوین و تکامل آن علم، مداخلیت بی‌واسطه یا باواسطه دارد.

هستی‌شناسی با مجموعه‌ای از پرسش‌های هستی‌شناسانه سروکار دارد. اینکه آیا یک علم چیزی را به عنوان «اصل واقعیت» می‌پذیرد؟ چه تعبیر و تفسیری از اصل واقعیت دارد؟ چه اقسام و مراتبی برای هستی قائل است؟ آیا بر هستی قانون یا قوانین کلی حاکم است؟ آیا مجموعه عالم هستی هدف‌مند است؟ دیدگاه علم نسبت به خدا و عالم غیب چیست؟ انسان‌شناسی نیز پرسش‌هایی در رابطه با جایگاه انسان در هستی، رابطه وی با خداوند، ابعاد مختلف حیات انسانی و... مطرح می‌سازد. معرفت‌شناسی هم حقیقت علم و آگاهی و ابزارهای مختلف در جهت نیل به حقیقت را مدنظر قرار می‌دهد. با تکیه به این تعاریف، می‌توان گفت: هیچ علمی (رشته علمی) فارغ از جهان‌بینی و مفروضات معرفت‌شناختی، متافیزیکی و... نیست.^۴

روش‌های گوناگون علمی در علوم اجتماعی و یا حتی طبیعی، تحت تأثیر مبانی فلسفی روش‌شناس قرار دارند. در واقع، علم چیزی نیست که روش‌شناس آن را بدون پیشینه و زمینه معرفتی انتخاب کند. مبانی فلسفی، همان‌طور که در تکوین نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی دخیل‌اند، بر روش‌هایی که به تولید نظریه منجر می‌شوند و یا در کاربرد نظریه دنبال می‌شوند نیز اثر دارند. از این‌رو، هر یک از روش‌های علمی در طول برخی از نگرش‌های فلسفی و مبانی معرفت‌شناختی قرار می‌گیرند. روش‌شناسی در علوم انسانی، در اثر نگرش به انسان‌شناسی شکل می‌گیرد و انسان‌شناسی هر مکتب نیز تحت تأثیر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن مکتب است. هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی جملگی مسائلی هستند که اساس یک روش‌شناسی را شکل می‌دهند. هر روش‌شناس، با توجه به مبانی فلسفی خود، روش خاصی را شناسایی و یا توصیه می‌کند و از دل مبانی منطقی هر اندیشه، نوعی روش‌شناسی بنیادین حاصل می‌آید. روش‌شناسی بنیادین نیز از دل مبانی نظری یا به عبارتی از رابطه و سیر منطقی با هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی بیرون می‌آید. بنابراین، شکل‌گیری چنین رابطه منطقی را در الگوی زیر می‌توان نمایش داد:



بنابراین، سه عامل مبانی هستی‌شناختی؛ مبانی انسان‌شناختی؛ مبانی معرفت‌شناختی؛ در شکل‌گیری و تکوین روش‌شناسی علمی دخالت دارند. تفاوت روش‌شناسی‌های مختلف ناشی از تفاوت در این عوامل است.

مبنای بررسی و مطالعه روش‌شناسی اجتماعی در این مقاله، همین الگوست. بر مبنای این الگو، نقش قرآن در روش‌شناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی

جامعه‌شناسی در دوره‌های مختلف تکوین و تحول خویش، فراز و فرودهای زیادی داشته است و با روش‌های گوناگون در حوزه شناخت اجتماعی مواجه بوده است. رویکردها و مکاتب جامعه‌شناسی، تحت تأثیر سه زمینه معرفتی متفاوت (مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت)، در سه حوزه مختلف روش‌شناختی کاملاً متمایز و متفاوت حضور دارند که عبارتند از: روش‌شناسی پوزیتیویستی، روش‌شناسی تفهیمی و روش‌شناسی رئالیستی. از نظر تاریخی نیز در تاریخچه علم جامعه‌شناسی، به ترتیب این سه اندیشه، به صورت کاملاً متفاوت در دوره‌های زمانی متفاوت، سه نحله مختلف علمی را در علوم اجتماعی پایه‌گذاری کرده‌اند. در اینجا، به طور اجمال به معرفی هر یک از این سه روش و مبانی نظری حاکم بر آنها اشاره می‌کنیم:

روش‌شناسی پوزیتیویستی

در دو سده شانزدهم و هفدهم، به دلیل پیروزی‌ها و کامیابی‌هایی که در عرصه علوم طبیعی، به خصوص علم فیزیک رخ داده، عده‌ای از دانشمندان همچون بیکن، گالیله و نیوتن برآن شدند که علوم اجتماعی را نیز برای رسیدن به این پیشرفت، بر قیاس علوم طبیعی بنا نهند و از روش‌های پوزیتیویستی در علوم اجتماعی استفاده کنند. اما آنها صریحاً خود را در چارچوب این مکتب قرار ندادند. تا اینکه در قرن نوزدهم، سن سیمون به منظور ساماندهی به حیات اجتماعی، اصطلاح «فیزیک اجتماعی» را برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی، و پس از آن، کنت اصطلاح «اثبات‌گرایی» را برای نامیدن جنبش فلسفی در این قرن، در برابر فلسفه عقل‌گرای هگل به کار برد. این کار کنت، مصادف با آغاز پوزیتیویسم و تولد جامعه‌شناسی اثباتی شد. وجه تسمیه اثبات‌گرایی این بود که در این قرن فلسفه هگل، منفی و فلسفه مقابل آن، مثبت نامیده می‌شد. پرهیز از تفکر انتزاعی و پرداختن به هستی انضمامی، مسئله اصلی فلسفه مثبت بود.^۵ تجربه‌گرایی امور انتزاعی همچون متافیزیک و امور عقلی را از حوزه علم خارج ساخته و صرفاً به اموری، که با حس قابل مشاهده بودند، ارزش علمی می‌داد و واقعیت محسوس را تنها موضوع شناخت می‌دانست. هستی‌شناسی پوزیتیویستی، جامعه را پاره‌ای از طبیعت می‌داند، به پدیده‌های اجتماعی با نگاه شیء‌گونه و مادی می‌نگرد و در جامعه نیز به دنبال نظم‌ی طبیعی و قانون‌وار

می‌گردد. تجربه‌گرایان جهان هستی را مساوی ماده و طبیعت می‌دانند. هر چه را که مادی و طبیعی نبوده و بر حس و مشاهده استناد نکند، انکار می‌کنند. بر این مبنا، هستی‌های غیرطبیعی، که وجود خارجی نداشته و به‌طور عینی قابل مشاهده نمی‌باشند، رد می‌شوند. با ظهور چنین رویکردی در جامعه‌شناسی، ماده‌گرایی بر عالم حاکمیت یافته، دوری از خدا و معنویت و رمزدایی از عالم به وقوع پیوست.

از منظر انسان‌شناسی پوزیتیویستی، انسان فاقد اراده آزاد و مستقل است؛ چراکه تحت تأثیر جبر پدیده‌های اجتماعی و طبیعی قرار دارد. جامعه و ساختارهای حاکم بر آن وی را مجبور به رفتارهای خاص می‌گرداند. در منظر آنان، رفتار انسان از نوع داده‌های آفاقی است نه انفسی؛ یعنی در واقعیت بیرون اتفاق می‌افتد. بنابراین، از طریق مشاهده و شیوه‌های طبیعی قابل مطالعه است.^۶ این دیدگاه انگیزه‌ها، علایق و ارزش‌های انسانی را می‌میراند و ارزش انسان را تا مرز حیوانیت پایین می‌آورد.

به لحاظ معرفت‌شناختی، پوزیتیویست‌ها استقرارگرایانی هستند که دو فرض مهم دارند: اول اینکه علم با مشاهده آغاز می‌شود و دیگر اینکه مشاهده اساس وثیقی فراهم می‌کند که می‌توان از آن معرفت به دست آورد.^۷ آنان معتقدند که هیچ چیز بدیهی در عالم وجود ندارد. بنابراین، همواره شناخت‌گرا (نه عمل‌گرا) و قصدشان دسترسی به شناخت است.^۸

پوزیتیویست‌ها روش‌شناسی علوم را برگرفته از علوم طبیعی و تفاوت طبیعت و جامعه را در کمیت و درجه پیچیدگی می‌دانند، نه در نوع. انگیزه الگوبرداری از علوم طبیعی، رسیدن به میزان کافی از علمی‌بودن و دوری از احکام ناظر به ارزش است؛ چرا که حقیقت علمی ذاتاً ثابت بوده و احکام ارزشی در آن اثر ندارد. جوهر اثبات‌گرایی تأکید بر یگانگی روش اندیشه است، بدون توجه به موضوع مورد مطالعه آن.^۹ پس، در حقیقت از منظر روش‌شناسی پوزیتیویستی، یک روش در سراسر علوم برقرار است و آن روش علوم طبیعی است.

روش‌شناسی پوزیتیویستی، علت‌گراست نه دلیل‌گرا.^{۱۰} آنان در علوم انسانی نیز همانند علوم طبیعی به دنبال علت بیرونی بوده، تعیین‌گرایند و برای هر حادثه، علتی در نظر می‌گیرند و به معانی نهفته در پس رفتار انسان توجه نمی‌کنند. با توجه به نمود و ظاهر اشیاء، از بود و ضرورت‌های آن غافل‌اند.^{۱۱}

بنابراین، روش‌شناسی بنیادین تجربی تحت تأثیر نوعی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مادی و نیز معرفت‌شناسی حسی - تجربی با خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد پدید

آمده است. پوزیتیویسم، روشی است که با نگاهی محدود و جزء‌نگر و محصور در دایره تنگ حس و تجربه به پدیده‌های اجتماعی می‌نگرد؛ یعنی تنها امور حقیقی و پدیده‌های مشهود و محسوس را، آن هم از طریق تجربه و مشاهده قابل شناخت می‌داند. ارزیابی علمی برای درک واقعیات، تنها شیوه مقبول در اثبات‌گرایی است. شناخت، ذاتاً طبیعی است و کنش‌گر و ارزش‌های انسانی او در جبر نیروهای طبیعی قرار دارند. این مکتب سعی دارد تا دنیای اجتماعی را مادی و در یک فرایند طبیعی بنگرد.^{۱۲}

روش‌شناسی تفهیمی

روش تفهیمی تحت تأثیر مبادی و اصولی کاملاً متفاوت نسبت به روش تجربی، دوره زمانی خاصی را در جامعه‌شناسی به‌خود اختصاص داد. این روش در نقد علم تجربی پوزیتیویسم، از این لحاظ که به استقراء و مشاهده بسنده می‌کند و از درون‌مایه حوادث چشم می‌پوشد، قدم در عرصه جامعه‌شناختی نهاد و با در نظر گرفتن وجه معنا و مفهوم در پدیده‌های اجتماعی، آنها را از پدیده‌های طبیعی متمایز و مجزا ساخت. تفهم‌گرایان در مخالفت با تلقی همسان علوم طبیعی و اجتماعی، روشی جدید را در عرصه روش‌شناسی اجتماعی پایه‌گذاری کردند.

بر خلاف رویکرد پوزیتیویسم، هستی‌شناسی تفهیمی عالم را نه صرفاً بیرونی، بلکه شامل دو بُعد بیرونی و درونی تلقی می‌کند. از منظر تفهم‌گرایان، واقعیت در ذهن افراد وجود دارد و در تعامل آنها شکل گرفته، ساخته شده و تثبیت می‌گردد. این افرادند که در تعامل با یکدیگر به واقعیت بیرونی معنا می‌بخشند.^{۱۳} همچنین هستی‌شناسی تفهیمی واقعیت را سرشار از ارزش و معانی فرهنگی تلقی می‌کند که شناخت پدیده‌های اجتماعی بدون اطلاع از این ارزش‌ها قابل فهم نمی‌باشد.^{۱۴}

انسان‌شناسی تفهیمی اعمال انسان را ارادی و داوطلبانه و او را دارای حق انتخاب می‌داند. همچنین رفتارهای انسانی را سرشار از معنا، انگیزه و دلیل می‌داند.^{۱۵} برای بررسی و مطالعه پدیده‌های اجتماعی، لازم است تا در دنیای اجتماعی کنش‌گران گام گذاشته، و با آنان زندگی کنیم. تنها در تعامل روزمره و محیط طبیعی است که می‌توان رفتار را مورد مطالعه قرار داد، نه در آزمایشگاه. مفاد روش هرمنوتیک به پدیده‌های اجتماعی این است که همه افعال انسانی تابع جهان‌بینی اجتماعی خاصی هستند که بدون نفوذ به درون جهان

اجتماعی فرد، بناکردن هیچ علم‌الاجتماعی میسر نیست. برای تفسیر و تبیین رفتار آدمیان، باید به دنیای اجتماعی آنان پا گذاریم و به معناها، ارزش‌ها و اهدافی که در پس رفتارشان است و به تفسیری که از فعل جمعی دیگران دارند، دست یابیم.^{۱۶}

روش‌شناسی تفهیمی به تمایز موضوع و روش در علوم طبیعی و علوم انسانی قایل است؛ چراکه آفریننده پدیده‌های اجتماعی، انسان است. برخلاف علوم طبیعی، که با پدیده‌های عینی سر و کار داریم، در علوم اجتماعی با پدیده‌های معنادار ذهنی مواجه هستیم. علوم اجتماعی نیازمند تبیین و علوم طبیعی نیازمند تفهیم‌اند. تبیین، به دست دادن علل عامّ حوادث است، اما تفهیم، کشف معنای حوادث در زمینه اجتماعی خاص است.^{۱۷}

روش‌شناسی رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی با تکیه بر نقد دو روش تجربی و تفهیمی، بر انتقاد تأکید می‌ورزد. مبادی و مفروضات خاصی که عبارت است از هستی‌شناسی ذهنی و عینی، انسان‌شناسی خلاق و معرفت‌شناسی انتقادی، روش رئالیسم انتقادی را به صورت بنیادین پایه‌گذاری کرد. رویکرد رئالیستی با جمع دو رویکرد تجربی و تفهیمی در هستی‌شناسی خویش هر دو بُعد بیرونی و درونی را در عالم هستی مدنظر قرار می‌دهد. این هستی‌شناسی، با تأکید بر مفهوم ضرورت، موضوعات طبیعی و اجتماعی را ضرورتاً شامل نیروها و قابلیت‌های علی می‌داند که در ترکیب با شرایط و نیروهای بیرونی، موجبات ایجاد حوادث را فراهم می‌کنند. روابط بیرونی یا نیروهای اعدادی، زمینه بروز حوادث را فراهم می‌کنند و نیروهای علی و ضروری، نقش اصلی‌تری را ایفا می‌نمایند. جهان تمایز یافته و لایه‌بندی شده است. به عبارت دیگر، از ساختارها و موضوعاتی تشکیل شده که دارای نیرویی نوظهورند و به واسطه این نیرو، توانایی ایجاد حوادث را در خود دارند. حتی اگر حادثه ایجاد نکنند، به طور بالقوه وجود دارند.^{۱۸}

بر اساس انسان‌شناسی رئالیستی، انسان خلاق و سازنده و با شناخت عوامل اجتماعی، می‌تواند به تغییر وضع موجود بپردازد. خصلت عمده کنش انسانی در این پارادایم معنادار بودن آن است. عامل نه تنها نسبت به کنش خویش آگاهی دارد، بلکه نسبت به این آگاهی نیز خودآگاه است. کنش انسانی هم به تثبیت وضع موجود و هم به تغییر آن قادر است.^{۱۹}

معرفت‌شناسی رئالیستی معتقد است که معرفت مثل آئینه ناب نیست، بلکه سرشار از تئوری و خط‌بردار است. معرفت از منظر آنان نه مثل اثبات‌گرایان کاملاً متصل و مستمر

کاملاً منفصل است، بلکه خصلتی ربطی و فرایندی دارد.^{۲۰} منظور از فرایندی بودن معرفت این است که هر جا سازوکار علی هست، رابطه‌ای هم وجود دارد، حال چه حادثه‌ای ایجاد شود و چه نشود. رئالیست‌ها با جمع دیدگاه پوزیتیویسم و هرمنوتیک هم به وجه مادی و هم به وجه معنایی و مفهومی پدیده‌ها نظر دارند. بنابراین، در بررسی پدیده‌ها علاوه بر تبیین آثار مادی، به تفسیر معنای آنها می‌پردازند و در مقوله نقد نیز علاوه بر بُعد فرهنگی - اجتماعی، بر بُعد شناختی تأکید می‌ورزند. رئالیسم انتقادی، به مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی، که قدری پیچیده‌تر از علوم طبیعی است، توجه دارد. موضوعات علوم اجتماعی، که همان مفاهیم اجتماعی هستند، باید به وسیله مفاهیم دیگر تعریف شوند و این موجب هرمنوتیک مضاعف در رئالیسم می‌شود. نوعی مفهوم در مفهوم، که نگاه هرمنوتیکی مضاعف و متقابلی را نسبت به موضوعات اجتماعی و انسانی پدید می‌آورد. به عبارت دیگر، موضوع معرفت علاوه بر سیستم معنایی خاصی، که در خود دارد، از منظر و افق معنایی مفسر نیز بازخوانی می‌شود. از این رو، روش بررسی پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان به تکنیک‌هایی چون جمع‌آوری اطلاعات محدود ساخت و برای بررسی این دسته پدیده‌ها باید دقت بیشتری کرد.

نگاه رئالیست‌ها، نگاهی انتقادی به موضوعات است. این نوع نگاه اولاً، به دلیل نگاه آنها به ضرورت و وجود نیروها و قابلیت‌های درونی در اشیاء است. ثانیاً، رئالیست‌ها بین نظریه و عمل رابطه قائلند و معتقدند که ما چون در زندگی روزمره به‌طور مداوم در حال اصلاح معرفت خود هستیم، پس نگاه انتقادی داریم.^{۲۱} هدف رئالیسم، نگاهی انتقادی به هستی و شرایط زندگی است و موضوع مرکزی آن، انسان در امور روزمره است؛ یعنی در کار و شرایط و روابط اجتماعی و طبیعی.

ضرورت بازنگری در روش‌شناسی موجود

یکی از مباحث بسیار اساسی و مهم در عرصه علوم انسانی و اجتماعی، مسئله بازنگری و تولید در این علوم است. این مسئله، به عنوان یکی از اولویت‌های مدنظر در سند چشم‌انداز بیست ساله کشور است که مقام معظم رهبری آن را طرح‌ریزی کرده و به‌عنوان سیاست‌های کلان پیش‌روی نهادهای علمی قرار داده‌اند. تحول علوم انسانی و اجتماعی از ابتدای انقلاب اسلامی تا به حال، مورد تأکید فراوان قرار داشته و دارد. متأسفانه در سده‌های

اخیر، علوم اجتماعی و انسانی به صورت تقلیدی از علوم غربی گرت‌برداری شده و بدون هیچ‌گونه بازنگری، در دانشگاه‌های ما مورد استفاده قرار می‌گیرند. در چند سال اخیر، تأکیدات مقام معظم رهبری در این زمینه، قدری توجه عالمان دینی را به بازنگری در علوم واداشته است. ایشان بر تحول علوم انسانی از اساس و مبنا تأکید مکرر دارند. این علوم بایستی با مبانی اعتقادی و پیش‌فرض‌های فلسفی ما همخوانی داشته باشند.

یکی از مهم‌ترین و مبنایی‌ترین عرصه‌ها برای تحول در علوم اجتماعی، عرصه روش‌شناسی است. روش‌شناسی بنیادین، بنیان‌های اصلی علوم را تشکیل می‌دهد. بنابراین، به منظور تولید علوم انسانی نقطه شروع باید از تشکیل مبانی و نیز روش‌شناسی بنیادین مبتنی بر آن باشد. روش‌شناسی موجود در علوم اجتماعی، با مبانی و آموزه‌های دینی ما مسلمانان کاملاً در تقابل است. اگرچه علم، هویتی جمعی دارد و دستاورد تلاش همه اقوام و ملل در طول تاریخ است، آنچه امروزه به عنوان علوم نوین بر تمام مقدرات ملل جهان حاکم است، به‌طور خاص در سرزمینی روئیده و رشد یافته است که از هر جهت، محفوف به اوضاعی است که با ویژگی‌های فکری، فرهنگی، دینی و اقلیمی ما متفاوت و در بسیاری از موارد ناسازگار است.^{۲۲}

علم در قرن نوزدهم، موضعی تهاجمی نسبت به دین داشت و با هر جایگاهی که فتح می‌کرد و هر نظریه‌ای که بیان می‌داشت، حوزه‌ای از دیانت حذف و به اسم علم و بینش‌های علمی، نوع مفاهیم دینی مورد هجوم قرار می‌گرفت. البته، آن علم توانایی ورود به حوزه مسائل متافیزیکی را نداشت و این ورود هم، ورود نابخردانه‌ای بود. علم به‌عنوان شناخت جهان از طریق حس و به‌گونه گزاره‌های آزمون‌پذیر نسبت به مسائل غیرآزمون‌پذیر و حتی نسبت به گزاره‌های ارزشی نفیاً و اثباتاً نمی‌تواند دخالت کند.

روش‌شناسی تفهیمی و رئالیستی، که در تکمیل پوزیتیویسم، علاوه بر بعد بیرونی بر بعد ذهنی و درون‌ی در رفتار انسان تأکید می‌ورزند، با نگاه مادی خویش ضعیفی آشکارتر را رقم می‌زنند. کلیه روش‌های غربی، به‌واسطه نگاه ماتریالیستی خویش، در تقابل کامل با دیدگاه قرآن که عالم هستی را شامل دو بعد مادی و غیرمادی می‌داند، واقع می‌شوند.

همچنین انسان‌شناسی غربی، یک انسان‌شناسی اومانستی است که اصالت و محوریت را به انسان می‌دهد. در حالی که، انسان‌شناسی قرآنی خدامحور است و انسان را به‌عنوان بنده و عبدی از سوی خداوند می‌داند.

روش‌های پوزیتیویستی و تجربه‌گرا، به دلیل عدم توجه به ضرورت در عالم هستی، وجه انتقادی را از علوم انسانی و اجتماعی می‌ستانند. حتی روش رئالیسم انتقادی نیز به دلیل محدودکردن خود در دایره محسوسات و تا حدی معقولات، نمی‌تواند اوج بگیرد و عرصه وحی و شهود را به‌روی ما باز کند. نمی‌تواند تحول و شدن ضروری را که در دین سراغ داریم، رویکرد رئالیستی هر چند به ضرورت‌هایی در عالم پی برده، اما به دلیل بی‌توجهی به منبعی عظیم به نام وحی و عالمی به نام غیب، نمی‌تواند غنی باشد و به ضرورت‌های جدید ملهم از غیب و وحی نایل آید.^{۲۳}

مبانی و پیش‌فرض‌های حاکم بر فضای اجتماعی کشور ما، برگرفته از آموزه‌ها و مبانی دینی است. بنابراین، ضروری است تا مبنای علوم اجتماعی و انسانی در ایران را بر اساس آموزه‌های حاکم بر آن بازکاوی و به نوعی در بازنگری کنیم.

مبانی و مفروضات روش‌شناختی در قرآن

با توجه به ضعف‌های اساسی موجود در روش‌شناسی مطرح در علوم اجتماعی و ضرورت بازنگری در این علوم، گام بعدی پرداختن به معرفی مبانی موجود در اندیشه قرآن و اشاره به قابلیت‌های موجود در این مکتب است تا از آن طریق، بتوان به روش‌شناسی بومی و اسلامی قابل‌توجهی دست پیدا کرد. قرآن در زمینه مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی معرفت‌شناختی از ویژگی‌های ممتازی برخوردار است که آن را واجد شکل‌گیری یک روش‌شناسی بنیادین می‌گرداند. مبانی و مفروضات قرآنی عبارتند از:

مبانی هستی‌شناختی قرآن

عالم هستی در نگاه قرآن دربردارنده سلسله مراتبی از عوالم مادی تا عوالم غیرمادی است. عبارت «ربّ العالمین» در آیه اول سوره حمد، شامل همه عوالم پیش از دنیا، عالم دنیا، عوالم پس از دنیا و همچنین عالم انسان، فرشتگان و سایر عوالم هستی است که خداوند در رأس همه آنها قرار دارد.^{۲۴} عالم هستی یک کلّ منسجم و یکپارچه بر محور حاکمیت خداوند است. آیات قرآن با یکسری اسمایی آغاز یا به اسمایی ختم می‌شود. این اسماء حاکی از آن است که بدون خداوند تفسیر درستی از این عالم نمی‌توان داشت. «هر گوشه‌ای از این نظام شگرف سرشار از اسراری است که به زبان حال فریاد می‌زند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، کسی قدرت چنین طراحی‌ای را ندارد.»^{۲۵}

بنابراین، هستی‌شناسی قرآن، یک هستی‌شناسی توحیدی است؛ یعنی اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده و یک قطبی و تک‌محوری است. یعنی جهان ماهیت از اویی «أنا لله» و به سوی اویی «أنا الیه راجعون» (بقره: ۱۵۶) دارد.^{۲۶} دستگاه خلقت خداوند هدفمند بوده و به باطل و بازی و عبث به وجود نیامده است. نظام جهان، نظام احسن و اکمل است. همه اجزای هستی به سوی غایت و کمال نهایی؛ یعنی پیشگاه خداوندی در حرکت‌اند. انسان همواره در حال گردیدن و تحول است تا به جاذبه الهی برسد. اما عالم ماده، آخرین نقطه حرکت و تحول انسان نیست، بلکه ابزاری است برای رسیدن به عالم بالاتر. هدف حیات از هدف طبیعی محض بالاتر بوده و هدفی مادی و طبیعی نیست. هدف حیات به ثمر رسیدن جوهر اعلائی انسانی و رسیدن به کمال است.

در هستی‌شناسی قرآنی، جهان هستی دارای یک وجود واقعی و بدیهی است. تحلیل اوصاف جهان در قرآن همگی سخن از وجود واقعیت خارجی دارد. همچنین عالم واقعیت از دو بُعد مادی و معنوی تشکیل یافته است و با محوریت و مدیریت خداوند واحد به صورت یکپارچه، کل‌گرا و هدفمند اداره و هدایت می‌شود: «له ملک السماوات و الارض» (حدید: ۲) هستی‌شناسی قرآنی، هستی را نه صرفاً مادی و نه صرفاً غیر مادی، بلکه ضرورتاً جامع تمام ابعاد می‌داند. هستی‌شناسی قرآنی، قدسی و توحیدی است. بر مبنای هستی‌شناسی توحیدی، حقیقت وجودی انسان در رابطه با خداوند تعریف می‌شود. سرشت انسان، ترکیبی از طبیعت و ماوراست؛ یعنی علاوه بر وجود مادی، از وجودی ملکوتی و الهی نیز برخوردار است. فطرت و نهاد انسان فطرتی الهی است: «فطرت اللّٰه الّتی فطر النّاس علیها؛ این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن آفریده است» (روم: ۳۰)

مبانی انسان‌شناختی قرآن

انسان‌شناسی قرآنی بر خلاف رویکردهای سکولار انسان را محترم، والا، با اراده، انتخاب‌گر و در عین حال مسئول می‌داند. زندگی او را هدفمند و در جهت رسیدن به کمال نهایی تعریف می‌کند. خداوند همه کمالات بالقوه را به انسان داده است، اما سرنوشت انسان به دست خود اوست. انسان هم می‌تواند جهان را مسخر خویش سازد و فرشتگان را به خدمت خویش درآورد و هم می‌تواند به اسفل سافلین سقوط کند: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثمّ رددناه اسفل سافلین؛ ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. سپس

او را به پایین‌ترین مرحله بازگردانند» (تین: ۶۵) این خود انسان است که سرنوشت نهایی خویش را تعیین می‌کند و این خود اوست که باید معمار خویش باشد. قرآن شرط اصلی وصول انسان به کمالات را ایمان می‌داند: «أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ؛ از ایمان، تقوا و عمل صالح برمی‌خیزد». (تین: ۷)

عرصه وجودی انسان بسیار گسترده است به دلیل برخورداری از قلب، شکل واحدی نمی‌تواند داشته باشد. در واقع، قلب انسان کانون فرهنگ، تمدن، تاریخ، واقعیت و ظهور هستی است. انسان با بهره‌گیری از قدرت اراده و اختیار خویش، به تناسب موقعیت‌ها، می‌تواند متصف به اسمی از اسماء الاهی گردد و در پناه نحوه رویکرد خویش به خداوند و عالم هستی، اسمی از اسماء خداوند در او بروز و ظهور می‌یابد. بر مبنای هستی‌شناسی توحیدی، انسان آیت و نشانه حقیقت مطلق خداوند است؛ با این ویژگی که آیت اکبر و صاحب تجلی و اسم اعظم الاهی است. در نتیجه، آگاه به جمیع اسماء الاهی، معلم این اسماء به ماسوی، مسجود ملائکه و خلیفه خداوند سبحان در زمین است. جامعیت انسان به جمیع اسماء، فرصت استقرار او را در مراتب و منازل مختلف پدید آورده و از مسیر این سلوک به لحاظ آن‌که قلب آدمی مجلای ظهور کدام‌یک از اسماء الاهی شده باشد، دوره‌های مختلفی از تاریخ را می‌سازد.^{۲۷}

مبادی معرفت‌شناختی قرآن

علم و معرفت در قرآن واجد ارزش بسیار است و توجه زیادی به آن صورت گرفته است. قرآن منبع کاملی از معارف الاهی است و راه‌ها و ابزارهای مختلفی همچون حس، عقل و وحی را برای شناخت در اختیار انسان قرار می‌دهد. قرآن به صراحت ابزارهای شناخت در جامعه معرفی می‌کند: «وَأَلِّهِ أَخْرَجَكُم مِّن بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا؛ و جعل لكم السمع و الأبصار و الأفئدة؛ اوست خدایی که شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و سپس به شما چشم و گوش و قلب داد». (نحل: ۷۸) قرآن در این آیه، پس از اشاره به ضعف و ناتوانی انسان، از چشم، گوش و افئده به عنوان موهبتی الاهی از جانب خداوند اشاره می‌کند. منظور از «افئده» در این آیه، عقل (عقل نظری) است. بر اساس این آیه، حس یکی از ابزارهای شناخت است، اما شرط کافی نمی‌باشد. آنچه از راه شنیدن و دیدن وارد ذهن می‌شود، سطحی و کم‌ارزش است. این مواد

به چیز دیگری مثل عقل نیاز دارد، تا آنها را تجزیه و تحلیل، مقوله‌بندی، تعمیم و تجرید کند. مشاهدات حسی به‌عنوان مواد خام عقل در فؤاد یا عقل انسان، به دو وسیله تفکر و تدبیر پخته می‌شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و به صورت شناخت قابل اعتماد درمی‌آید. قرآن رشد انسانی را در پرتو استفاده درست از این ابزار دانسته و عدم استفاده درست از فؤاد را موجب سقوط انسان تا سرحد چهارپایان می‌داند: «لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اؤلثک کالانعام بل هم اضل» (اعراف: ۱۷۹)

بنابراین، قرآن حس را تنها ابزار معرفتی انسان قلمداد نمی‌کند و آن را در کنار سایر ابزارهای انسانی کامل می‌داند. «معرفت حسی هرگز یقین‌آور نیست؛ زیرا آنچه را حس ادراک می‌کند، تنها در ظرف اثبات است یعنی ما با حس می‌فهمیم که مثلاً نور موجود است، اما این مقدار که با دیدن نور حاصل می‌شود هرگز موجب یقین به وجود نور نمی‌گردد».^{۲۸} حتی منظور از «عقل» در قرآن نیز با سایر مکاتب روش‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت است. مراد از عقل در قرآن، تنها عقل نظری که به تجزیه و تحلیل مبادی نظری می‌پردازد نیست، بلکه عقل عملی را نیز شامل می‌شود. عقل در کلام خدای تعالی، ادراکی است که با سلامت فطرت برای انسان دست می‌دهد. علامه طباطبایی، در تفسیر آیه ۲۴۲ سوره بقره این مطلب را تأیید می‌کند:

انسان را از این جهت عاقل می‌گویند و او را ممتاز از سایر جانداران می‌دانند که در مسایل فکری و نظری حق را از باطل و در مسایل عملی خیر را از شر و نافع را از مضر تشخیص می‌دهد. خداوند فقط از میان جانداران انسان را علاوه بر حواس ظاهری، که به وسیله آن ظواهر محسوس پیرامون خود را احساس می‌کند، به حواس باطنی مثل اراده، حب، بغض، ترس و امید مجهز کرده تا معانی روحی را به وسیله آن درک کند و با ارتباط با موجودات خارجی در آنها دخل و تصرف کند. آنها را ترتیب دهد، تفکیک کند، تخصیص و تعمیم دهد. و حتی در مسایل نظری حکم نظری و در مسایل عملی حکم عملی دهد.^{۲۹}

بنیادهای معرفتی در قرآن، متناسب با هستی‌شناسی مندرج در آن، شامل دسته‌ای از ابزارهای بیرونی و این‌جهانی و دسته‌ای از ابزارهای درونی و آن‌جهانی است. وحی به مثابه بنیادی‌ترین اساس معرفتی است که از عقل و حس قوی‌تر است. «وحی» ابزاری است که در کنار «عقل» نقش راهنمایی و ارشاد و حتی گاه تأیید را ایفا می‌کند و برای شناخت

حقایق غیر آشکار و پنهانی در عالم به کار می‌آید. چنین ابزاری لازمه هستی‌شناسی معنوی قرآن است؛ چراکه به ابعاد معنوی هستی با حس و مشاهده تجربی نمی‌توان دست یافت. حتی در جهان مادی و دنیوی حقایقی وجود دارد که حس و مشاهده توان درک آن را ندارند. حس به جزئیات عالم هستی احاطه دارد. عقل نیز توانایی درک کلیات را داراست. در حالی که، وحی هم جزئیات و هم کلیات را با هم درک می‌کند. وحی به‌عنوان متمم و مکمل حس و عقل به کار می‌رود.^{۳۰}

بنابراین، هم‌سو با الاهیات توحیدی و انسان‌شناسی فطری مبتنی بر آن، معرفت‌شناسی در قرآن نیز بی‌تردید چهره خاصی به خود می‌گیرد. اعتقاد به دو بُعد مادی و معنوی در هستی و حتی در وجود انسان، بنیادهای معرفتی در این نظام را به گونه‌ای متفاوت از نظریات مدرن بنا می‌نهد.

نقش قرآن در روش‌شناسی اجتماعی

مکتب اسلام، به عنوان مکتبی جامع و کامل از این جهت که از سوی منبعی الاهی و مقدس به دست بشر رسیده است، با سایر مکاتب و نحله‌های علمی و اجتماعی تفاوت‌هایی دارد. اندیشه اسلامی، نگاهی متفاوت به هستی، شناخت و حتی به انسان دارد. یکی از مباحث معرفتی در مکتب اسلام، قرآن است. مکتب قرآن به عنوان الگویی فردی و اجتماعی است که مفروضات ارزشی و معرفتی ما را تعیین می‌کند. قرآن «تبیاناً لکل شیء» (نحل: ۸۹)، خوانده شده و به عنوان منبع غنی اسلامی در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی در اختیار بشر قرار دارد. قرآن کریم آخرین مرحله سخن و وحی الاهی است و آمده که تا ابد راهنمای انسان‌ها در ابعاد گوناگون زندگی باشد.

در کشور ما حتی تولید علوم انسانی بدون توجه به قرآن و آموزه‌های این کتاب خداوندی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا فرهنگ جامعه ما بیش از هر چیز مرهون نگرش ویژه قرآن نسبت به انسان است. بنابراین، قرآن بهترین منبع انسان‌شناسی و منبع اصلی علوم انسانی است؛ چراکه علوم انسانی مربوط به انسان بوده و ابعاد وجودی و رفتار فردی و اجتماعی وی را بررسی می‌کند. خدایی که به تمام ویژگی‌های ظاهری و باطنی انسان آگاه است، بهتر از هر کسی می‌داند چگونه گنجینه‌ها و استعدادهای نهفته وی به فعلیت می‌رسد. آموزه‌های قرآنی در مورد هویت انسان، از چنان گستردگی و استواری برخوردار

است که می‌توان براساس آنها، نظریه توانمندتری در علوم انسانی پدید آورد. بنابراین، می‌توان و باید با استفاده از مبانی قرآنی و برخی پیشرفت‌های علوم انسانی، بنای مستحکمی را از علوم انسانی پایه‌گذاری کرد و زمینه پیشرفت کشور در ساحت‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراهم نمود. یک محقق قرآنی، آگاه به مبانی و قواعد تفسیر موضوعی و آشنا با آن نظریات مطرح، می‌تواند با جمع‌آوری آیات مربوط و تنظیم آنها دیدگاه قرآن را استخراج کند.

از قرآن و آموزه‌های آن نوعی اندیشه اجتماعی و پیش‌فرض‌های نظری قابل استخراج است که بر اساس آن، می‌توان یک روش‌شناسی بنیادین نیز از قرآن استنباط کرد. در واقع، قرآن قابلیت تکوین چنین روش‌شناسی‌ای را دارا می‌باشد. علامه طباطبایی در زمینه تأثیر دین و آموزه‌های آن چنین اعتقاد دارد:

دین به معنای سنتی اجتماعی است که انسان در زندگی اجتماعی‌اش بر طبق آن سیر می‌کند. سنت‌های اجتماعی متعلق به عمل است. زیربنای آن اعتقاد به حقیقت هستی عالم و هستی خود انسان می‌باشد. به همین جهت، در اثر اختلاف اعتقادی، سنت‌های اجتماعی نیز مختلف می‌شود؛ اجتماعی که معتقد است عالم، ربّ و خالقی دارد که هستی عالم از او و برگشتش نیز به سوی اوست و نیز معتقد است که انسان فناپذیر است و حیات ابدی با مرگ پایان نمی‌پذیرد، چنین اجتماعی در زندگی، روشی دارد، که در آن سعادت در حیات ابدی و تنعم در دار جاودان آخرت تأمین می‌شود.^{۳۱}

تأثیر مبانی دینی در تکوین علوم بسیار مهم و اساسی است. این اهمیت تا آنجاست که حضرت امام خمینی^ع بر این مسئله تأکید می‌کنند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «علوم انسانی احتیاج به یک انسان‌های متعهد دارد. انسانی که تعهد به قواعد اسلام ندارد و تعهد به آن زیربنایی که توحید است ندارد، در علوم انسانی نمی‌تواند عملی انجام دهد، الا انحراف».^{۳۲}

بنابراین، قرآن در تولید علم و به صورت مصداقی‌تر، روش‌شناسی اسلامی برای علوم اجتماعی نقشی بسیار مهم و اساسی را ایفا می‌کند.

قابلیت‌های روش‌شناختی در قرآن

بر اساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی موجود در قرآن، نوعی روش‌شناسی بنیادین از قرآن قابل استخراج و استنباط است. روش‌شناسی بنیادین قرآنی،

تحت تأثیر مبانی خاص و متفاوت خویش، اندیشه اجتماعی قرآن را از سایر اندیشه‌ها ممتاز و منحصر به فرد می‌گردانند. معرفت‌شناسی جامع و هماهنگ قرآنی، قابلیت‌های بسیاری را در زمینه روش‌شناختی به قرآن عرضه می‌کند. این قابلیت‌ها عبارتند از:

قابلیت‌های روش‌شناختی حس

روش‌شناسی اجتماعی در قرآن، ابتدا با تکیه بر ابزارهای حسی کار خویش را آغاز می‌کند. شناخت حسی، یکی از روش‌هایی است که راه آن بر همگان باز است و همه از این طریق می‌توانند به شناخت ابتدایی از عالم خارج دست پیدا کنند. بخش عمده آگاهی‌های ما از طریق شنیدن و دیدن حاصل می‌گردد. قرآن به دسته‌ای از این شناخت‌ها، به نام شناخت آیه‌ای اشاره می‌کند و با کلماتی نظیر «انّ فی ذلک لآیات» از آنها یاد می‌کند. توجه به آیات و نشانه‌های خداوند در هستی، ما را به سمت شناخت‌های عمیق‌تر راهنمایی می‌کند. قرآن گواهی می‌دهد که یکی از پایه‌های شناخت، ابزار حسی است که شناخت طبیعت و امور طبیعی بیشتر به واسطه آن درک می‌شود. قرآن شناخت طبیعت را از دو بُعد عرضی و طولی مورد توجه قرار می‌دهد. قرآن به بیان روابط عرضی در عالم طبیعت می‌پردازد:

اوست خدایی که از آسمان آب را فرو فرستاد، پس ما به وسیله آن از هر گونه گیاه برآوردیم و از آن سبزه‌ها را از زمین خارج کردیم و دانه‌هایی بر روی هم چیده را از گیاهان به عمل آوردیم و از شکوفه درخت خرما خوشه‌هایی به هم پیوسته و نیز باغ‌هایی شبیه هم و یا مختلف از انگور و زیتون و انار ایجاد کردیم. به میوه آن آن‌گاه که میوه می‌دهد و به رشد و رسیدن آن بنگرید، قطعاً در این همه برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است. (انعام: ۹۹)

قرآن شناخت افقی و عرضی اشیای طبیعی را از شناخت طولی آن جدا نمی‌داند، بلکه همواره با بیان روابط عرضی اشیاء با هم از رابطه طولی آنها با خالق و مبدأ آفرینش نیز سخن می‌گوید. معرفت حسی قادر به درک روابط طولی در طبیعت نیست و صرفاً رابطه عرضی را به واسطه حس مشاهده می‌کند. هرگز از راه حس نمی‌توان اراده و هدایت جهان توسط وی را مشاهده کرد. تا وقتی که پای استنباط عقلی پیش نیاید، پی بردن به معارف غیرطبیعی ممکن نیست.^{۳۳} بنابراین، آنجاکه به دنبال روابط عرضی در عالم طبیعت هستیم، حس و مشاهده نقش مؤثری ایفا می‌کند، اما در شناخت روابط طولی در عالم طبیعت حس به تنهایی مفید واقع نمی‌شود.

قابلیت‌های روشن‌شناختی عقل

از دیدگاه قرآن کریم، جهان به دو بخش شهادت و غیب تقسیم می‌شود. بخش شهادت، فرع و بخش غیب، اصل است؛ یعنی عالم شهادت، متکی بر عالم غیب است. معرفت حسی و عقلی تحت تأثیر این قوانین‌اند. معرفت حسی، که متعلق به عالم شهادت است، بر معرفت عقلی که متعلق به عالم غیب است، متکی می‌باشد. بر مبنای هستی‌شناسی معنوی، جهان هستی بر دو بُعد مادی و معنوی مترتب است. عقل مأمور نقادی، نتیجه‌گیری، جمع‌بندی و تعمیم فراورده‌های حسی است. شناخت حسی، شناختی جزئی و فردی است، ولی شناخت عقلی، حقایق عام و کلی را درک می‌کند. شناخت حسی، ظاهری و سطحی است. در حالی‌که، شناخت عقلی روابط درونی اشیاء را هم درک می‌کند. شناخت عقلی، برخلاف شناخت حسی، که صرفاً به زمان حال تعلق دارد، دایره زمانی وسیعی از گذشته تا آینده را دربر می‌گیرد. شناخت حسی محدود به مکان خاص و شناخت عقلی به مکان‌های دوردست نیز دسترسی دارد. بنابراین، شناخت حسی و شناخت عقلی در کنار هم به شناخت صحیح دست می‌یابند. حس به‌تنهایی در دام روش‌های پوزیتیویستی گرفتار می‌آید. در حالی‌که، در کنار عقل نه تنها از آسیب‌های پوزیتیویستی ایمن است، بلکه قابلیت‌های بیشتری را نیز در عرصه علم و شناخت علمی پیدا می‌کند. عقل، توانایی دست‌یابی به گزاره‌های ضروری و اجتناب‌ناپذیری را داراست که ارزش جهان‌شناختی دارند؛ گزاره‌هایی بدیهی که حس و روش‌های حسی هیچ‌گاه به آن دست پیدا نمی‌کنند. روش‌شناسی دینی به دلیل اتکا بر عقل و برخورداری از گزاره‌های ضروری و بدیهی، به دانش حسی و تجربی ارزش جهان‌شناختی و معرفتی می‌بخشد.^{۳۴}

عقل به‌طور مستقل نیز توانایی‌هایی افزون بر حس را دارد. قرآن با دفاع از جایگاه عقل عملی، که به بایدها و نبایدهای معرفت‌شناختی در حیات اجتماعی ناظر است، قابلیت انتقادی را به روش‌شناسی اسلامی عطا می‌کند. به‌طوری‌که از آسیب‌های مکتب انتقادی نیز مصون می‌ماند. پدیده‌های اجتماعی و انسانی در معرض داوری عقل عملی قرار دارند. عقل عملی، به تناسب موضوعات اجتماعی و انسانی خود، به داوری ارزشی و هنجاری پرداخته و علاوه بر تبیین و توصیف پدیده‌های اجتماعی و انسانی، به ارزیابی و داوری در مورد آنها اقدام می‌کند. داوری انتقادی در حوزه علوم اجتماعی، از طریق معیارهای حسی و تجربی تأمین نمی‌شود. همچنین عقل عملی با ابداع مفاهیم و معانی انسانی متناسب با اهدافی که

دنبال می‌کند، الگویی آرمانی برای رفتار و زیست انسانی ترسیم می‌کند. این مدل آرمانی، مبنا و اساس رویکرد انتقادی به واقعیت‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. حضور عقل عملی در اندیشه دانشمند اسلامی، مانع از محصورماندن وی در ظرف واقعیت‌های موجود می‌شود.^{۳۵} منبع هستی‌شناختی دین، تنها اراده و علم ازلی الهی است و همه اصول و فروع آن از ناحیه خداوند تعیین می‌شود. از این رو، عقل آدمی فاقد شأن انشاء، تشریح، حکم‌کردن و دستوردادن است و فقط گزارش‌گر، ادراک‌کننده، کاشف و مشخص‌کننده حسن و قبح احکام است. عقل، تنها در حوزه فردی می‌تواند ولایت و آمریت داشته باشد؛ یعنی در حریم شخصی خویش می‌تواند حکم دهد و به نفس خویش امر کند.^{۳۶}

قابلیت‌های روش‌شناختی وحی در قرآن

درست است که حس و عقل از ابزارهای معرفتی مفید در روش‌شناسی قرآن هستند، اما به تنهایی در دایره وسیع معلومات هستی مفید واقع نمی‌شوند. از این رو، قرآن در کنار حس و عقل ابزار دیگری به نام «وحی» را به عنوان مکمل آن دو قرار می‌دهد. وحی، از منابع معرفتی ویژه اسلام است که برای شناخت حقایق غیرآشکار و پنهانی در عالم به کار می‌رود و از مشاهده حسی بسیار قوی‌تر بوده و حقایق بسیاری از هستی به واسطه آن به دست می‌آید. چنین ابزاری، لازمه هستی‌شناسی معنوی قرآن است؛ چراکه به ابعاد معنوی هستی با حس و مشاهده تجربی نمی‌توان دست یافت. حتی در جهان مادی و دنیوی، حقایقی وجود دارد که حس و مشاهده توان درک آن را ندارند.

از آنجاکه وحی، عنصر محوری در معرفت‌شناسی دینی است، معرفت حقیقی در قرآن نیز معرفت شهودی و وحیانی است. معرفتی که از قطعیت کامل برخوردار است و روشنی و قطعیت آن صددرصد بوده و امکان اشتباه در آن وجود ندارد. پیروان ادیان آسمانی، وحی را مهم‌ترین منبع معرفت می‌دانند؛ چراکه از علم بی‌پایان خداوند سرچشمه می‌گیرد، نه از علم محدود انسان. وحی، نوری الهی است که شامل حال هر کسی نمی‌شود و خداوند به هر کس که بخواهد وحی می‌کند.

در واقع، تمامی نظام آفرینش و امکانات موجود در آن، که وحی نیز از آن جمله است، برای آسایش و راحتی انسان تعبیه شده است. وحی به‌منظور هدایت انسان آمده و هر دو قسم آن - چه وحی تکوینی و چه وحی تشریحی - در خدمت هدایت و سعادت انسان قرار دارند. وحی به‌واسطه نقل در خدمت انسان قرار می‌گیرد. مفاهیم معنوی و وحیانی را به

عقل انسان عرضه می‌دارد. نقل واسطه بین وحی و عقل بوده و از طریق وحی حقایق را فراهم می‌آورد که عقل به تنهایی قادر به درک آن نیست. انسان با بهره‌گیری از عقل، به وجود ضرورت‌ها در عالم آگاه می‌شود، اما با اتصال به منبع مقدس وحی الاهی امکان کشف ضرورت‌های عمیق‌تر و جدیدتری را به دست می‌آورد و با واکاوی عقلی به تبیین دقیق‌تر و عمیق‌تری از عالم دست پیدا می‌کند. منابع شهودی و وحیانی، برای کشف ضرورت‌ها در عالم به ما یاری می‌رسانند و استفاده از منبع وحی در فهم روابط اجتماعی و ساختارهای آن ما را کمک می‌کند.^{۳۷}

اسلام همچنین با تکیه به وحی، رویکرد انتقادی به دانش اجتماعی را حفظ می‌نماید. آنجا که وحی، فهم عرفی را تأیید و یا تکذیب می‌کند، رویکردی انتقادی به جامعه را دنبال می‌کند؛ یعنی وحی با رویکردی انتقادی برخی از چیزهایی را که در عرف رایج است، تأیید و برخی از آنها را تکذیب می‌نماید.^{۳۸}

قابلیت‌های روش‌شناختی ناشی از تعامل حس، عقل و وحی

علی‌رغم قابلیت‌های بسیاری که ابزارهای معرفتی مورد توجه، در قرآن در اختیار روش‌شناسی بنیادین قرآنی قرار می‌دهند، تعامل بین این ابزارها نیز دارای اهمیت است. در واقع، ابزارهای معرفتی حس، عقل و وحی در قرآن، همیشه منفک از یکدیگر نیستند. این ابزارها، علاوه بر قابلیت‌هایی که به تنهایی دارا هستند، در تعامل هماهنگی با یکدیگر نیز قابلیت‌های بسیاری را عرضه می‌دارند.

قرآن نوعی تعامل بین ابزارهای معرفتی در نظر گرفته و معرفت انسانی را در یک ابزار منحصر نمی‌گرداند. گستردگی و تنوع منابع معرفتی قرآن، فرصت بروز و ظهور رویکردهای مختلف معرفتی را در این اندیشه اجتماعی فراهم می‌سازد. همان‌گونه که در ذیل هر روش‌شناسی بنیادین، رویکردها و نظریات مختلف علمی بروز می‌یابد. روش‌شناسی بنیادین قرآن نیز از این قاعده مستثنی نیست. روش‌شناسی بنیادین قرآن، در یک رویکرد خلاصه نمی‌شود و اقتضای بروز رویکردهای متنوع علمی را در خود نهفته است. قرآن صرفاً خردنگر یا کلان‌نگر، توصیفی یا تبیینی، ساختارگرا یا کارکردگرا و... نیست. علت اصلی این مدعا، هماهنگی و تعامل ابزارهای معرفتی در قرآن است. اگر هر یک از این منابع معرفتی، به تنهایی مورد استفاده قرار گیرند، روش‌هایی را ایجاد می‌کنند،

که علاوه بر تک‌بعدی بودن، فاقد این نوع قابلیت می‌باشند. حس به‌تنهایی منجر به روش‌های استقرایی و پوزیتیویستی است که ارزش جهان‌شناختی معرفت را زایل می‌گرداند. حس اگر با فهم عرفی مشارکت داشته باشد، منجر به شکل‌گیری نظریه‌ای تاریخی و فرهنگی می‌شود که علاوه بر اینکه فاقد ارزش جهان‌شناختی است، ناچار به انکار حقیقت و صدق واقعیت نیز می‌شود. عقل به تنهایی روش‌های قیاسی را شکل می‌دهد و عقل و حس نیز در تعامل با یکدیگر، روش‌های تجربی‌ای را پدید می‌آورند که از بنیان‌های فلسفی استفاده می‌کند. وحی و شهود، به تنهایی روش‌های عرفانی تزکیه، سلوک و ریاضت را به‌وجود می‌آورند. اما عقل، حس و وحی که با یکدیگر حجیت داشته باشند روش‌های ویژه‌ای را شکل می‌دهند.^{۳۹}

رویکردهای اجتماعی در ذیل روش‌شناسی بنیادین قرآن، در تقابل با یکدیگر قرار نداشته و همدیگر را نفی نمی‌نمایند، بلکه در راستای روش بنیادین قرآن با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. کلیه رویکردهای اجتماعی در قرآن، در راستای هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی قرآنی قرار دارند و از چارچوب آن تبعیت می‌کنند. بنابراین، به دلیل تبعیت از چارچوب روش‌شناسی واحد، مؤید یکدیگر و در راستای یک حقیقت واحد، یعنی ذات باریتعالی قرار می‌گیرند. ما معانی متفاوتی را از آیات قرآن انتزاع می‌کنیم که به‌هیچ وجه التقاطی نیستند، بلکه کاملاً بر یک هویت مستقل استوارند. در واقع، زمانی می‌توان رویکردهای مختلف علمی در قرآن را مطرح کرد، که همه آنها را با مبنای مشترک و یکسانی باز تعریف شوند.

قرآن برخلاف سایر مکاتب روش‌شناختی، بر یک ابزار معرفتی تأکید نمی‌ورزد. بهره‌گیری از یک ابزار و پذیرش آن در مسیر شناخت اجتماعی در روش‌شناسی قرآنی طرد می‌شود. قرآن جامع تمام ابزارهاست و همه آنها را دارای اعتبار علمی می‌داند. تمامی ابزارهای معرفتی در منظر قرآن از جایگاه ویژه خود برخوردارند و یکی بر دیگری برتری نمی‌یابد. این ابزارهای معرفتی، نه تنها در تعارض با هم نیستند، بلکه همگی در طول یکدیگر قرار دارند. حس از طریق مشاهده، موضوعات گوناگون را در منظر و نگاه عقل قرار می‌دهد. عقل از یک سو، با استفاده از مبانی نظری خود داده‌های حسی را به‌صورت گزاره‌های علمی درمی‌آورد و از سوی دیگر، علاوه بر آگاهی به حضور معرفت حسی، به وجود معرفت شهودی و وحیانی هم آگاه می‌شود و بر ساحت‌هایی که به‌واسطه وحی و

شهود برای انسان منکشف شده است، استدلال می‌کند. وحی نیز به همین گونه، با عقل همراهی می‌کند و در عرصه‌هایی که عقل به تنهایی توان دریافت حقایق را ندارد، آن حقایق را به افق مفاهیم تنزل داده و در دسترس عقل قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، عقل در تعامل با حس به عرصه‌های جزئی راه می‌برد و در تعامل با وحی، به عرصه‌های عمیق و گسترده هستی آگاه می‌شود. عقل، وحی و حس مرتب در حال تعامل می‌باشند. وحی کامل‌ترین و خالص‌ترین منبع معرفتی در اسلام است که از خطا و اشتباه مصون می‌باشد. سپس عقل، که از حس کامل‌تر و بی‌نقص‌تر است و نسبت به وحی در جایگاهی پایین‌تر قرار دارد، در طول حس و وحی قرار می‌گیرد. حس نیز که قطعیت کمتری در مقایسه با عقل و وحی دارد، در مرتبه نازل‌تر از عقل و وحی و در طول آن دو واقع می‌شود. عقل در تعامل با وحی می‌تواند نقش میزان، مفتاح و یا مصباح را ایفا کند. در مواردی که عقل میزان یا مفتاح است، وحی احکام ارشادی متناسب با آن را بیان می‌کند. وقتی عقل نقش مصباح دارد، وحی احکام تأسیسی صادر می‌کند. وحی حتی در تعامل با حس و عقل مورد انکار و نفی قرار نمی‌گیرد، بلکه با رویکردی انتقادی عهده‌دار نقش تأیید و تکذیب می‌گردد.^۴

قرآن به دلیل بهره‌گیری از منابع معرفتی گسترده، اعم از حس، عقل و نیز وحی واجد ویژگی جامع‌نگری روش‌شناختی می‌گردد. به عبارت دیگر، در روش‌شناسی بنیادین قرآن امکان بروز و ظهور رویکردهای متفاوت نظری و اجتماعی‌ای وجود دارد که بر یک مبنا و معیار واحد تعریف می‌شوند. درست است که در قرآن اقتضای رویکردهای مختلف علمی وجود دارد، اما این به معنای یکی‌بودن رویکردهای قرآنی با رویکردهای اجتماعی مدرن نیست. رویکردهای موردنظر در قرآن، مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی قرآنی شکل می‌گیرند و باید متفاوت با روش‌های مدرن و در چارچوب مبانی اسلامی بازتعریف شوند. همه چیز در این اندیشه، بر مبنای وجود خداوند واحد تعریف می‌گردد. در اسلام همه انسان‌ها با تمام اختلافات اعتقادی که دارند، همگی در زیر پرچم وحدت الاهی قرار گرفته و مبنای نهایی برای آنان کلام خداوند است. قرآن، منبع مستقیم کلام الاهی است، مبانی خاصی را ارائه می‌دهد که موجبات وحدت روش‌شناسی در اندیشه قرآن را فراهم می‌آورد. جامعیت اسلام از کلیه ابزارهای علمی نباید به معنای التقاط آنها با یکدیگر تلقی شود. التقاط در صورتی رخ می‌دهد که رویکردهای معرفتی تفاوت اساسی با یکدیگر داشته باشند. اما در روش‌شناسی بنیادین قرآن، که بر مبنای هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی

هماهنگی پدید آمده است، نمی‌تواند التقاط صورت گیرد. رویکردهای مختلف در قرآن با یک مبنا و هویت واحد و در راستای یک هدف ثابت تعریف شده و عمل می‌نمایند.^{۴۱}

نتیجه‌گیری

بر اساس مبانی موجود در هر علم روش‌شناسی بنیادین آن علم رقم می‌خورد. قرآن نیز از آنجاکه واجد مبانی و خصوصیات عالی و معنوی در اندیشه خویش است، می‌تواند روش‌شناسی خاصی را در رقابت با سایر مکاتب روش‌شناسی رقم بزند. قرآن می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مکاتب اسلامی، در زمینه روش‌شناسی اجتماعی و تدوین آن نقشی مؤثر را ایفا نماید. قرآن هستی را متعالی‌تر از هستی‌شناسی‌های مدرن می‌نگرد و در کنار ابعاد مادی، به ابعاد غیرمادی هستی نیز توجه دارد. عالم هستی و واقعیت اجتماعی از منظر قرآن بر محوریت خداوند بنا شده و بر اساس غایتی نهایی که همان رسیدن به قرب الاهی است، انسان را به سوی تکامل راهنمایی می‌کند. هستی‌شناسی قرآن، مبتنی بر کل‌گرایی یکپارچه و قائل به وحدت‌گرایی است و همه انسان‌ها را در زیر پرچم الاهی هدایت و هماهنگ می‌گرداند. هستی‌شناسی قرآن، بر خلاف هستی‌شناسی سکولار، با یک عقبه تئولوژیک عمل کرده و این عقبه را به دست خداوند می‌دهد. حتی انسان نیز در منظر قرآن، بر مبنای این عقبه تعریف می‌شود. انسان صاحب اراده، اختیار و در عین حال مسئولیت و تکلیف است. انسان در اسلام موجودی ارزشمند است، که قابلیت‌های وجودی زیادی را داراست. انسان هم می‌تواند به مقام خلیفه‌اللهی نایل گردد و هم ممکن است در اوج ذلت گرفتار شود. سرنوشت انسان را خود وی رقم می‌زند و هیچ کس در سرنوشت او دخیل نیست.

قرآن معرفت‌شناسی هماهنگ و جامعی از ابزارهای مختلف را نیز به همراه دارد. قرآن به حس، عقل و وحی در مسیر کسب معرفت انسان اشاره می‌کند و هر سه را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. هماهنگی بین حس، عقل و وحی از خصوصیات معرفت‌شناختی قرآن است که آن را از سایر معرفت‌شناسی‌ها متمایز می‌گرداند. در اندیشه اجتماعی قرآن، ابزارهای معرفتی حس، عقل و وحی در کنار یکدیگر و با همراهی هم در مسیر شناخت اجتماعی به‌کار می‌روند. این در حالی است که، در علم اجتماعی مدرن رویکردهای مختلف روش‌شناختی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هر کدام به مرجعیت یکی از

ابزارهای حس و یا عقل در فرایند معرفت اجتماعی اعتقاد دارند. اسلام جامع و کامل همه ابزارهاست و نه تنها همه آنها را قبول ندارد بلکه جملگی آنها را در طول یکدیگر استفاده می‌کند و شناخت را صرفاً در یک ابزار محصور نمی‌گرداند. اسلام به دنبال یک معرفت هماهنگ در عالم است. به دنبال نوعی هماهنگی در معرفت حسی، عقلی، شهودی و وحیانی. در اسلام میان ابزارها و روش‌های شناخت یعنی عقل، قلب و حس هماهنگی کامل وجود دارد. هریک از آنها نقشی در راستای یکدیگر ایفای نقش می‌کنند. اندیشه اجتماعی اسلام ضمن تکیه بر منابع خارجی شناخت اجتماعی، به منبع درونی وحی نیز در این مسیر تکیه دارد. بدین دلیل قابلیت‌های افزون‌تری در مقایسه با علم اجتماعی مدرن دارا می‌باشد.

در واقع، قرآن هم روش تجربی و هم روش تفهیمی و واقع‌بینی را می‌پذیرد. نکته قابل توجه در این زمینه این است که این روش‌ها در اندیشه قرآن بازتعریف شده و بر مبنای هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی موجود در آن قرار داده می‌شوند. قرآن صرفاً بر یک روش و رویکرد خاص تأکید نمی‌ورزد. در روش‌شناسی قرآن، امکان بروز رویکردهای مختلف اجتماعی در فرایند معرفت وجود دارد. رویکردهای مختلف تبیینی، توصیفی، خرد و کلان، انتقادی، تاریخی، ساختاری، کارکردی، تجربی و تفهیمی. رویکردهای مورد نظر در قرآن با تعریفی نو و بر اساس مبانی متفاوت شکل می‌گیرند. از این‌رو، نه تنها در نزاع با یکدیگر نیستند، بلکه همگی با یک هویت واحد و در راستای هدفی ثابت و معین تعریف می‌شوند. قرآن در کنار تبیین، توصیف را نیز مدنظر قرار می‌دهد. همچنین تنها با نگاه خرد به جامعه نمی‌نگرد، بلکه جامعه را در سطح کلان نیز مورد توجه قرار می‌دهد و حتی از ساختار، نظم، کارکرد و تضاد نیز در اجتماع غافل نمی‌ماند. وجود فرد، جامعه، ساختار، نظم، تضاد و کارکرد در هستی‌شناسی و روش‌شناسی بنیادین قرآن همگی بر مبنای ارتباط با یک مبدأ واحد یعنی خداوند تعریف می‌شوند. قرآن رویکرد تجربی و حس‌نگر را می‌پذیرد و گاه با دید تاریخی به بررسی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. اشاره به حس، تجربه و تاریخ نیز در راستای ارتباط با خداوند قرار می‌گیرد.

بنابراین، استفاده و کاربرد روش‌شناسی‌های غربی که به هیچ وجه با مبانی اعتقادی ما همخوانی ندارد، علمی برای ما رقم خواهد زد که کارآمد و مفید نخواهد بود. چنین علمی که بر اساس ماتریالیسم و اومانیزم غربی شکل گرفته است، از اساس انحراف است؛ چراکه مبنای نظری ما را مخدوش می‌سازد. چنین علمی نه تنها مفید نیست، بلکه مخرب است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۲۲۳.
۲. علیرضا شایان مهر، دایرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ص ۲۹۶.
۳. ر.ک: حمید پارسانیا، «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی»، علوم سیاسی، ش ۲۸.
۴. محمدعلی رمضانی‌فرانی، «بازسازی علوم انسانی از طریق بازسازی مبانی نظری آن»، مصباح، ش ۳۵، ص ۱۰.
۵. غلام‌عباس توسلی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ص ۴۹-۵۰.
۶. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، ص ۱۰.
۷. آلن چالمرز، چیستی علم، ص ۳۹.
۸. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، ص ۱۱.
۹. محمد امزبان، روش تحقیق از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، ص ۴۱.
۱۰. علت ناظر به عوامل بیرونی و دلیل ناظر به عوامل درونی است.
۱۱. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، ص ۹.
۱۲. جورج ریترز، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ص ۲۶۷.
۱۳. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، ص ۱۱.
۱۴. آیت قنبری، «هرمنوتیک و انواع آن»، علوم سیاسی، ش ۲، ص ۱۸۶.
۱۵. ر.ک: عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، گفتارهای انتقادی، ص ۱۸۶.
۱۶. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، ص ۱۳۷.
۱۷. همان، ص ۱۱۳.
۱۸. آندرو سایر، روش در علوم اجتماعی، ص ۶.
۱۹. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، ص ۱۵.
۲۰. آندرو سایر، روش در علوم اجتماعی، ص ۶.
۲۱. همان، ص ۲۵.
۲۲. محمدعلی رمضانی‌فرانی، «بازسازی علوم انسانی از طریق بازسازی مبانی نظری آن»، مصباح، ش ۳۵، ص ۶.
۲۳. عماد افروغ، گفتارهای انتقادی، ص ۲۱۵.
۲۴. ر.ک: عبدالله جوادی‌آملی، تسنیم، ج ۱.
۲۵. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۸۸.
۲۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۸۳.
۲۷. حمید پارسانیا، «انسان تاریخی و تاریخ انسانی»، شریعه خرد، ص ۴۵۲.
۲۸. عبدالله جوادی‌آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۲۶۵.
۲۹. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۷۴.
۳۰. عبدالله جوادی‌آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۲۲۵.
۳۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۵، ص ۷.
۳۲. امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۹۲.
۳۳. عبدالله جوادی‌آملی، تسنیم، ص ۳۴۲-۳۳۹.

۳۴. آندرو سایر، پیشین، مقدمه، حمید پارسانیا، ص ۲۸.
 ۳۵. همان، ص ۳۰.
 ۳۶. عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۴۹-۳۵.
 ۳۷. عماد افروغ، پیشین، ص ۲۲۶.
 ۳۸. آندرو سایر، پیشین، مقدمه حمید پارسانیا، ص ۳۲.
 ۳۹. همان.
 ۴۰. همان، ۳۱ - ۳۲.
 ۴۱. حمید پارسانیا، جزوه کلاس اندیشه اجتماعی اسلام دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم ع.

منابع

- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۱.
 امام خمینی ع صحیفه نور، قم، صدرا، ۱۳۷۸.
 مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۴، ج ۲.
 رضائی فرانی، محمدعلی، «بازسازی علوم انسانی از طریق بازسازی مبانی نظری آن»، مصباح، ش ۳۵، مهر ۱۳۷۹، ص ۱۴-۵.
 لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
 قنبری، آیت، «هرمنوتیک و انواع آن»، علوم سیاسی، ش ۲، پاییز ۱۳۷۷، ص ۲۰۷-۱۸۴.
 طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
 شایان‌مهر، علیرضا، دایرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۷.
 سایر، آندرو، روش در علوم اجتماعی، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
 ریتزر، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۹.
 چالمرز، آلن، چیستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
 جوادی‌آملی، عبدالله، تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۳.
 — معرفت‌شناسی در قرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۰.
 — منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
 توسلی، غلام‌عباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سمت، ۱۳۶۹.
 پارسانیا، حمید، «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی»، علوم سیاسی، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۶-۷.
 — «انسان تاریخی و تاریخ انسانی»، شریعه خرد، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۵۲-۴۵۲.
 — جزوه کلاس «اندیشه اجتماعی اسلام»، دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم ع، ۱۳۸۷.
 بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۶۶.
 افروغ، عماد، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، تهران، مؤسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۷۹.
 — گفتارهای انتقادی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۵.
 امزبان، محمد، روش تحقیق از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، عبدالقادر سواری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.